

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و سی و پنجم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین
برنامه ۹۸۶ غزل ۲۰۲ و ابیات انتخابی
موضوع: سلام گفتن خداوند

سلام خداوند یعنی: تسلیم شدن و فضای درون را باز کردن.
سلام خداوند یعنی: مرکز عدم و صبر و پایداری در برابر تمامی ناملایمات و نامرادی‌ها.
سلام خداوند یعنی: جاری شدن در لحظه و از دو زمان مجازی گذشته و آینده جمع شدن.
سلام خداوند یعنی: آتش دل مشو و از روی انبساط و از روی فضاگشایی سخن بگو و فضابندی تعطیل و
در سخن گفتن از زندگی ارتفاع مگیر.

سلام خداوند یعنی: بی دست و پا کردن من ذهنی و از کار انداختن سبب سازی‌های آن، که برای هر چیزی و هر کاری به دنبال منافع شخصی خود می‌گردد. حتی برای پاسخ دادن به سلام خداوند هم دنبال دلیل و مدرک است و معامله، که اگر فلان خواسته ذهنی مرا برآورده سازی جواب سلامت را می‌دهم. یا عبادتت را به جای می‌آورم یا در برابر این همه کارهای خیری که انجام داده‌ام از تو پاداش می‌خواهم در صورتی که نمی‌داند خداوند سراسر رحمت اندر رحمت است.

سلام خداوند یعنی: بی‌ریایی و صداقت و پاکی و تقوا و پرهیزکاری.
 سلام خداوند یعنی: علیک السلام گفتن به تمامی حوادث و رویدادها که برای بیداری ما قرار می‌دهد.
 سلام خداوند یعنی: حاضر بودن و ناظر بودن بر خود تا ما را در خانه و مرکزش بیابد تا بتواند جواب علیک السلام ما را بشنود. سلام خداوند یعنی: عشق بلاعوض که بایستی عشق بلاعوض را از خداوند آموخت.

که تمامی نعمات خود را از جمله تابش نور زنده کننده خورشید و اکسیژنی که در هوا به رایگان پخش شده است بر همه باشندگان یکسان پراکنده می سازد و به دین و مذهب و قبیله و نژاد کسی کاری ندارد . سلام خداوند یعنی: رحمتی بی علتی بی خدمتی که هر لحظه و هر ساعت وقت مرتضی است و پسندیده . و می خواهد ما را به خودش متصل سازد بنام خداوند عشق

هر روز بامداد، سلامٌ عَلَیْکُمَا
آنجا که شه نشیند و آن وقتِ مرتضا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

خداوند در هر بامداد چشم انتظار ما منتظر نشسته و می خواهد با هر رویداد و اتفاقات مختلفی به ما سلام بگوید و به ما هشدار دهد که تو از جنس منی . و لحظه به لحظه اقرار کردن به پیمان الست را یاد آور و منتظر ماست تا جواب سلامش را بشنود . ما را چه شده است که نمی توانیم سلام الهی را بشنویم؟

سوی حق گر راستانه خم شوی
وارهی از اختران، محرم شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۸۳

اگر می‌خواهیم در این لحظه سلام خداوند را بشنویم بایستی با دل و جان در برابرش فضاگشایی کرده و تسلیم، و مرکزمان را عدم و با صداقت و راستانه و با حقیقت نسبت به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، آنها را مهم جلوه ندهیم تا به چیزهای آفل و گذرا سلام و تعظیم نکنیم و اظهار بندگی خداوند را به جای آورده تا ما را محرم خود سازد و از چیزهای واهی آزادمان گرداند.

نامیدی را خدا گردن زده‌ست
چون گناه و معصیت طاعت شده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۳۶

و اگر می‌خواهیم که در این لحظه سلام خداوند را بشنویم نباید یک لحظه هم که شده از درگاه الهی
نامید شویم و بگوییم که با این پرونده سیاه و کارهای ناشایستی که انجام داده‌ام و با این همه
همانیدگی‌ها و دردها خداوند چگونه می‌تواند به من سلام بگوید و مرا بپسندد و قبول کند؟ و سلامم را
بشنود؟ خداوند نامیدی‌ها را گردن می‌زند. و تنها گناهانمان فقط همانیدگی‌ها و دردهایمان است که هر
همانیدگی و هر درد سبب فضاگشایی می‌شود و نامیدی‌هایمان با اتصال به خداوند اطاعت امر الهی را در
بردارد.

در عیدگاه وصل برآمد خطیب عشق
با ذوالفقار و گفت مر آن شاه را ثنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

وقتی که تسلیم خداوند می شویم در جایگاه و مکان و محل وصل و اتحاد با خداوند قرار می گیریم و خطیب عشق را ملاقات کرده و سلام او را می شنویم. که با ذوالفقار شناسایی خود آمده است تا قدرت تشخیص به ما بدهد که تا بتوانیم همگان را از جنس خداوند ببینیم و بر همگان سلام و درود الهی را بفرستیم تا ثنا گو و سلام گویمان او شویم.

بازگو آنچه بگفتی که فراموشم شد
سَلَّمَ اللهُ عَلَيْكَ، اى مَه و مَه پارهٔ ما
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹

سَلَّمَ اللهُ عَلَيْكَ، اى همه ایامِ تو خوش
سَلَّمَ اللهُ عَلَيْكَ، اى دَمِ یُحِیِ الْمَوْتِی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹

پروردگار مهربان باید بگوییم که سلام بر شما ای ماه مه پاره ما و ای زیباروی. پیمان الستی که در روز
ازل با هم هم پیمان شده بودیم یادمان رفته، به ما یاد آوری کن که فقط به تو سلام بگوییم نه به چیزهای
مادی دور و اطرافمان. و ای پروردگار مهربانی که هر لحظه با هر رویداد و هر نامرادی ما را به سوی خود
می کشانی تا به ما سلام بگویی و یادآور شوی که من هستم نترس.

سلام بر شما و سلام بر ایام خوش شما، ایام ما را هم خوش و مرتضی و پسندیده گردان. و سلام بر دم زنده زنده کننده‌تان که مُرده من‌ذهنی را زنده می‌گرداند.

ای خُنک آن را که بیند روی تو
یا درافتد ناگهان در کوی تو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۰۱

خوشا به سعادت کسانی که: با یک فضاگشایی واقعی در یک لحظه و یا با یک تلنگر و یا با یک بی‌مرادی پی به وجود مبارکت ببرند و با تو به وحدت برسند و سلام تو را بشنوند.

چون عنایات بُود با ما مقیم
کی بُود بیمی از آن دزد لئیم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۸

و خوشا به سعادت کسانی که: وقتی فضاگشایی می کنند عنایت و توجه تو با آنها همراه می شود و می توانند سلام خوش و مطهر تو را بشنوند و دیگر باک و ترسی از دزد من ذهنی ندارند و حال: سلام خداوند بر عشق و زندگی و بر نور و سلامتی. سلام خداوند بر مهربانی و بر شگفتی های زندگی و درس های آموزنده زندگی. سلام خداوند بر لطافت و شفقت و شهامت و شجاعت و جسارت های زندگی. سلام خداوند بر رفاقت و پاکیزگی ها و شیک پوشی و خوشبو بودن زندگی که خود نشان به حساب آوردن زندگیست. و سلام خداوند بر سادگی و بر رهایی و آزادی و نمی دانم های زندگی. سلام خداوند بر انا الحق گفتن های زندگی و دید نظر و قلب های پاک زندگی.

سلام خداوند بر طرب و طلب و ذوق و اشتیاق زندگی سلام خداوند بر شادی های بی سبب زندگی و کارگاه صنع آفریدگاری زندگی. سلام خداوند بر دردهای هوشیارانه و آینه و ترازوی زندگی سلام خداوند بر عنایت و جذبه و الست زندگی. و سلام خداوند بر گنج حضور زندگی و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تُهی ست
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدا نگهدار شما
-زهرا سلامتی، از زاهدان



خانم شهین از آلمان



با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و اعضای محترم گنج حضور در برنامه شماره ۹۸۵ بار دیگر شما به ما یادآوری کردید که وقتی قبض آمد، فوراً چاره آن قبض را بکن! از نامرادیت چیزی یاد بگیر و فضا را باز کن! شما گفتید:

۱- این مسئولیت ماست که هنگام انقباض، چاره آن قبض را بکنیم!

۲- باید بدانیم که خداوند چگونه می‌خواهد چیزی را به ما یاد بدهد!

۳- خداوند پر از رحمت است و می‌خواهد رحمتش را لحظه به لحظه به ما بدهد!

پس چرا ما یاد نمی‌گیریم که چگونه از رحمت او برخوردار شویم؟ چرا؟ جواب این سوال هم با توضیحات عالی شما مشخص شد. برای اینکه ما کمک را از چیزهای آفل می‌خواهیم. برای اینکه ما ذهن مان را به مرکزمان می‌آوریم. برای اینکه ما یک جسم را به مرکز خود راه می‌دهیم! برای اینکه ما اجازه نمی‌دهیم با اتصال به او، رحمتش شامل حال ما شود.

هر کجا دردی، دوا آن جا رَوَد
هر کجا پستی ست، آب آن جا دَوَد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

من اول باید اعتراف کنم که من نیاز به داروی شفابخش زندگی دارم و سپس ذهنم را خاموش خاموش کنم، تا اینکه آب زندگی در وجود من سرازیر شود. سالهاست که سعی می‌کنم که این کار را انجام دهم، ولی دوباره اسیر الگوها و عادات کهنه و تکراری همیشگی می‌شوم و به دام ذهن می‌افتم! اما در تجربه جدیدی تکرار زیاد ابیات مولانا روی من کار کرد و به لطف شما توانستم فضاگشایی را تجربه کنم. تجربه خودم را در این رابطه را با دوستان به اشتراک می‌گذارم. آخر هفته گذشته، دو دختر ما پیش یکدیگر بودند و دو روز را با هم سپری کردند. بعد از صحبت تلفنی با یکی از آنها متوجه شدم که آنها با هم دعوا کرده‌اند.

به گفته دخترم، علت دعوای آنها فقط یک اختلاف نظر بود. من هم جستجویی برای پی بردن به جزئیات جر و بحث آنها نکردم و سکوت را اختیار کردم. بعد از قطع کردن تلفن، من ذهنی من یا گرگ پیر در من بیدار شده و مرا دچار ترس و اضطراب زیادی کرده و دوباره عادت شرطی شده ملامت در من فعال شده و داشت مرا گیج می کرد! اما این بار یک فرق مهم داشت و آن این بود که قبل از اینکه به چاله شرطی شده همیشگی بیفتم، زندگی این بیت مولانا را در ذهنم نمایان کرد.

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول
می گشَد گوشِ تو تا قَعْرِ سَفول

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

در مثنوی دنبال این بیت گشتم، تا به توصیه شما ابیات اطراف آن را بخوانم و خود را از این انقباض رها کنم. ابیاتی را که می توانست چاره کار من باشد، نوشتم و بارها و بارها تکرار کردم.

هر کجا دردی، دوا آن جا رَوَد
هر کجا پستی ست، آب آن جا دَوَد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

آبِ رحمت بایدت، رَوُ پست شو
وآنگهان خور خمرِ رحمت، مست شو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

رحمت اندر رحمت آمد تا به سَر
بر یکی رحمتِ فرو ما ای پسر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

چرخ را در زیرِ پا آر ای شجاع
بشنو از فوقِ فلک، بانگِ سماع
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۲

پنبهٔ وسواس بیرون کن ز گوش
تا به گوشات آید از گردون، خروش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۳

این پنج بیت را تکرار کردم و در حین تکرار ناگهان معنی این نیم بیت زیبا، «آب رحمت بایدت، رو پست شو»، برایم باز شد و مرا از این چالش نجات داد! حتی آن شب توانستم بدون مزاحمت من ذهنی‌ام خوب بخوابم و این برای من یک معجزه است!

به لطف خداوند و به کمک شما من توانستم زندگی را در دخترم ببینم و او و خودم را ببخشم و بقیه کار را به دست زندگی بسپارم. آب رحمت زمانی به من خواهد رسید که من بتوانم خودم را به زندگی وصل کنم! تنها راه این وصال این است که من ذهن خود را بوسیله ابیات مولانا ساکت کنم و منتظر بمانم تا زندگی خودش فضا را در من باز کند! من فقط بیت ها را تکرار کردم و بس! ابیات مولانا معجزه می کند و با تکرار زیاد بالاخره ما را به فضای یکتایی و یا فضای گشوده شده این لحظه سوق می دهد!

از سخن گویی مجوید ارتفاع
منتظر را به ز گفتن، استماع
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۶

آقای شهبازی عزیز، از شما بی نهایت سپاسگزارم که با تکرار زیاد این ابیات در هر برنامه، ما را از ذهن مان جدا کرده و اصل ما را به ما نشان می دهید.

با تشکر فراوان
شهرین از آلمان



خانم لیلا از استرالیا



سلام خدمت شما عزیز بزرگوار و همه همراهان عاشق،

در جوانی جان گرگت را بگیر
وای اگر این گرگ گردد با تو پیر
-فریدون مشیری

در محله‌ای کوچک در خانه سالمندان به عنوان پرستار در حال کار هستم. در همه آنها خودم را می‌بینم. تقریباً تمام این سالمندان داروی افسردگی می‌خورند. برایم جالب شد. شروع به حرف زدن با آنها کردم که چطور زندگیشان به اینجا ختم شده؟ همه آنها از چیزی به نام تنهایی به اینجا گریخته بودند تا تنها نمانند. چون در تنهایی فکرهای پشت سرهم آنها را بسیار آزار می‌داده و از تنهایی بسیار می‌ترسیدند و این فکرها باعث خرابی فیزیکی بدنی بعضی از آنها هم شده. این بیت در سرم می‌آمد:

چرا ز اندیشه‌ای بیچاره گشتی
 فرو رفتی به خود غمخواره گشتی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰

شما همیشه مدتی از روز را به خلوت رفتن برای ما ضروری می‌دانید که انجام این کار برایم بسیار مفید بوده است. اینجا دائماً تنها هستم و در این تنهایی‌ها عمیقاً متوجه چیز جالبی شدم که شما و دیگر بزرگان همیشه بر آن تاکید دارید و آن چیز دیویست که در دو پهلو می‌ماند. من همیشه تلاش می‌کردم که از من ذهنی دیگران پرهیز کنم و قرین درست انتخاب کنم که بسیار ضروری هست ولی بزرگترین دیو که باید به شیشه کنیم دیو یعنی من ذهنی خودمان است که در دو پهلو می‌ماند یعنی درون خودمان است نه از بیرون. زمانیکه هیچکس نیست نه خانواده نه دوست نه مغازه‌های رنگی آن دیو به سراغ ما می‌آید و تلاش می‌کند دایم با ما بنشیند و در سر ما حرفهای دردناک بزند.

از لقای هر کسی چیزی خوری
وز قران هر قرین چیزی بری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۹۱

گر نه نفس از اندرون راهت زدی
ره زنان را بر تو دستی کی بدی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

گرگ درنده است نفس بد یقین
چه بهانه می نهی بر هر قرین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

چون به هر فکری که دل خواهی سپرد
از تو چیزی در نهان خواهند برد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۵

فکرها همان چیزی هستند که انسان را به این همه درد و سختی انداخته‌اند و از شادی بی‌سبب خداوند محروم کرده‌اند. شادی که حق طبیعی ماست. این فکرهای ما هستند که ما را ناشاد می‌کنند و تمام بلاها را از فکرهایی که خودمان می‌سازیم می‌کشیم. حضرت مولانا این فکرهای پی‌در پی من‌ذهنی را گشوده می‌دانند که همهٔ ما هم آن را تجربه کرده‌ایم و می‌کنیم. ایشان راه حل آن را هم می‌دهند و می‌فرمایند:

اندیشه را رها کن اندر دلش مگیر
زیرا برهنه‌ای تو و اندیشه زمهریر
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۲۲

اندیشه می‌کنی که رهی از زحیر و رنج
اندیشه کردن آمد سرچشمه زحیر
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۲۲

ز اندیشه‌ها برون دان بازار صنع را
آثار را نظاره می‌کن ای سخره‌اثیر
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۲۲

هیچکس با اندیشه کردن نمی‌تواند از منِ ذهنی رها شود چون خود اندیشه کردنهای مخرب است که تو را از وصل به زندگی محروم کرده. اندیشه کردن با منِ ذهنی همانند سرمای سخت زمستان است و تو در برابر آن همانند انسانی لخت هستی و اینطور اندیشیدن تو را به سوی مرگ می‌کشاند و از صنع و آفریدگاری خداوند دور می‌کند. همانند این سالمندانی که سالها فکر می‌کردند و در نهایت به جایی جز درد و ترس و بیماری نرسیدند.

اما راه خلاصی از این فکرها که سالیان سال با آنها خو گرفته‌ایم و نسل در نسل به ما آموزش غلط داده شده چیست؟ بله اینکه بگوییم اندیشه را رها کن کار آسانی است اما چطور ممکن است که این عادت هزاران ساله را ترک کرد. تنها یک راه وجود دارد. فقط همین که مولانا می‌فرمایند:

ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶

در حال حاضر دیو هر لحظه تو را به فکر همانیده می‌برد و در حال سوزاندن زندگی توست این ابیات، دل و ضمیر تو را روشن می‌سازند و دیو فکر کردن مخرب تو را می‌سوزانند. این ابیات را همانند ذکر صبح تا به شب، در هر لحظه تکرار کن تا آفتابی بر آن سرمای سخت شود و لباسی گرم تو را بپوشاند تا از این زمستان سوزان من‌ذهنی عبور کنی و خودت تبدیل به خورشیدی شوی که همگان را گرم می‌کند.

آشنایی گیر شبها تا به روز
با چنین استاره‌های دیو سوز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰

مهم نیست چقدر در من ذهنی غوطه ور هستی صبر را پیشه خود کن و از فکرهای سرسام‌آور پرهیز کن. اگر ابیات را ذکر روزانه‌ات کنی باعث می‌شود فکرهای تو سرعتش آرام آرام پایین بیایند و با این پرهیز کردن از فکرهای همانیده قوت و قدرت جان اصلی خود را مشاهده می‌کنی. در ادامه حضرت مولانا می‌فرمایند:

گر تو اشکالی به کلی و حرج
صبر کن الصبر مفتاح الفرج
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۸

احتما کن احتما ز اندیشه‌ها
فکر شیر و گور و دلها بیشه‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۹

احتماها بر دواها سرور است
ز آن که خاریدن فزونی گر است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۰

احتما اصل دوا آمد یقین
احتما کن قوت جان را بین
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۱

بله بعد می بینی که تکرار ابیات چطور فکرهای مخرب را به فکرهای سازنده تبدیل می کند. فکرهایی که به جای سوزاندن ما عشق و خلاقیت را در ما بالا می آورد و زندگی ما پر از شیرینی می شود چون سازنده و مفید فکر می کنیم و دیگر فکرهای همانیده را با فضاگشایی و تکرار ابیات رها می کنیم. آن زمان است که..

هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هین مگو کین مانند اندر گردنم
که هم اکنون باز پرد در عدم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هرچه آید از جهان غیبوش
در دلت ضیفست او را دار خوش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

لیک حاضر باش در خود ای فتی
تا به خانه او بیابد مر ترا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳

ورنه خلعت را برد او باز پس
که نیابیدم به خانه‌ش هیچ کس
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴

پس در این حالت در حضور می‌مانی و آن شاه جهان که می‌آید خلعتی برایت می‌آورد. آن زمان است که به فکرهایت جامهٔ عمل بپوشان و آنها را بی‌هدف رها مکن. گنج حضور هم روزی یک فکر و خرد الهی بوده که آمده، تمام اختراعات هم همینطور اما چه خدمت‌هایی با این افکار و خردهای الهی به بشریت شده است.

در این شرایط دیگر از تنهایی نمی ترسی و در خلوت نشینی با مولانا قرین می شویم. آن وقت می بینم که آن خلوت و تنهایی که همه از آن فرار می کردند چقدر زیباست. آن زمان است که دیگر من ذهنی، ما را به خانه سالمندان نمی کشاند، برعکس ما را هر روز خلاق تر، سالم تر و شاداب تر می کند. انسان لیاقت چنین زندگی را دارد.

ای پیر جان فطرت پیر عیان نه فکرت
پیری نه کز قدیدی مویش چو شیر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۹

بله چنین پیری چون شما ما را به بالا می برد و لحظه شماری می کنیم با او بنشینیم نه پیری که فقط
موهایش سفید شده.

با عشق و سپاس، لیلا از استرالیا 



خانم دیبا از کرج



« اهمیت قانون جبران »

بزرگترین درسی که از مولانا و برنامه گنج حضور گرفتم اجرای قانون جبران بود، با اجرای قانون جبران دیدم که حقیقت وجودی من، بودن با مرکز عدم است و من به خاطر خواسته‌های من ذهنی مرکز را آلوده همانیدگیها کردم و از نور رحمت الهی محروم ماندم.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر

بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

چون قانون جبران را نمی‌شناختم در هر مقطعی از زندگیم درمی‌ماندم و سرسری از کنار نعمتها می‌گذشتم تازه طلبکارانه می‌گفتم: چرا این را ندارم و چرا آن را ندارم؟

بر تو سرگین را فسونش شهید کرد
شهید را خود چون کند وقتِ نبرد؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷۲

چون بخوردی، می گشَد سویِ حَرَم
دخل را خرجی نباید لاجَرَم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷۴

اجرای قانون جبران مرکز کثیف و همانیده‌ام را افسون کرد و آن را به شیرینی فضای گشوده تبدیل کرد و
من با زندگی آشتی کردم، این آغاز نبرد با من ذهنی بود که دیگر نمی‌خواستیم با زرنگی و مفت خوری به
سوی حرام بروم و آنچه خورده‌ام را پس ندهم، مگر نه اینکه هر دخلی را باید خرج کرد؟

قوم گفته: شکر ما را بُرد غول
ما شدیم از شکر وز نعمت ملول
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۴

چرا ما به صورت فردی و جمعی درد داریم؟ زیرا شکرگزار نعمتها نیستیم و غول من ذهنی که راه را غلط نشان می‌دهد، شکر و صبر و پرهیز را از یادمان برده است.

چند خوش پیشِ تو آمد ای مُصِر
جمله ناخوش گشت و، صاف او گدر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۹

مُصِر: اصرار کننده

چقدر من ذهنی در ناسپاسی و جبران نکردن نعمتها مُصِر است و با مقاومت و تنگ نظری موقعیتهای
خوش زندگی را به ناخوشی و درد تبدیل می کند.

کی نظاره اهل بخردن بود
آن نظاره گول گردیدن بود

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۲

با دیدن ذهنی نمی‌توانیم خدا را که ابدیت و بی‌نهایت است بشناسیم، نمی‌توانیم خریدار این لحظه باشیم، زیرا احمقانه به زمان گذشته و آینده می‌رویم و می‌گردیم تا شاید چیزی گیرمان بیاید و بتواند به ما زندگی دهد.

پُرس پُرسان، کین به چند و آن به چند؟
از پی تعبیرِ وقت و ریشخند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۳

من ذهنی قدر این لحظه را نمی‌داند و دنبال وقت گذرانی و بیهوده حرف زدن است بیشتر سؤال می‌کند
این چند است؟ و آن چگونه است؟ که بگوید: « من میدانم».

از ملولی کاله می خواهد ز تو
نیست آن کس مشتری و کاله جو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۴

کاله: در اینجا کیفیت بودن ما در این لحظه ست

من ذهنی مشتری مرکز عدم نیست، این باشنده توهمی که درون ما زندگی می کند حول درد می تند و از
بیچارگی همه چیز را مفت می خواهد تا بیشتر و بهتر از همه داشته باشد، من ذهنی با تر کار می کند و
جویای حقیقت عدم نیست.

کو قُدم و گرّ و فرّ مشتری

کو مزاحِ گنگلیّ سرسری

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۶

آن مشتری که با مرکز عدم قدم برمی‌دارد و با فرّ و شکوه ایزدی عشق و شادی را در جهان به ارتعاش در می‌آورد کجا؟ و آن انسانی که گول گردیدن است و با مسخره بازی با هر چیزی همانیده می‌شود و مسئله و مانع و دشمن درست می‌کند کجا؟ ای کاش هر لحظه حاضر باشیم و قدم‌های نیکو برداریم و سرسری از کنار قانون جبران نگذریم.

اکنون می‌توانیم با خواندن مثنوی و غزلیات مولانا من ذهنی را سرنگون کنیم، فکر نکنیم برنامه گنج حضور رایگان پخش می‌شود و من هم می‌شنوم، بله می‌شنویم ولی بدون رعایت قانون جبران این دانش در جان ما نصب نمی‌شود و تاثیر شکوفایی گنج حضور را در زندگیمان نمی‌بینیم.


یا تو پنداری که حرفِ مثنوی
چون بخوانی رایگانش بشنوی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۹

با سپاس از مولانا و جناب شهبازی 🙏❤️
دیبا از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com

